

## اسرار التوحید (نیمه‌ی دوم قرن ششم)

اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابی‌الخیر، از اجله‌ی کتب متصوفه است. سبک اسرار التوحید در کلیات - یعنی از لحاظ صرف و نحو - بدون اندک تفاوت، با سبک سامانیان برابر است و از جهتی می‌توان گفت که چون گوینده‌ی اصلی پای‌بند ترجمه و مقید به ایجاز و اختصارهایی مشبانه نبوده است و جمله‌های این کتاب به زبان محاوره‌ی عصر با قید فصاحت و بلاغت ایراد گردیده است، احیاناً بر بسیاری از عبارات و آثار گران‌بهای عصر سامانی و غزنوی از حیث کهنگی رجحان دارد، بنابراین می‌بینیم که در میان این سطور گران‌بها عباراتی است که به درستی از محاورات و گفت‌وگوهای قرن سوم و چهارم حدیث می‌کند.

### حکایت پیر طنبورزن<sup>۱</sup>

حسن مؤدب گفت که روزی شیخ ما ابوسعید قدس... روحه العزیز، در نیشابور از مجلس فارغ شده بود و مردمان برفته و من پیش وی ایستاده، چنانک معهود\* بود. مرا اوام\* بسیار جمع آمده بود. دلم بدان مشغول بود که تقاضا می‌کردند و هیچ چیز معلوم نبود و مرا می‌بایست که شیخ در آن معنی سخن گوید و نمی‌گفت. شیخ اشارت کرد که: واپس بنگر. بنگریستم. پیرزنی دیدم از در خانقاه می‌آمد. به نزدیک وی شدم. صره‌ای\* گران سنگ به من داد و گفت: «صد دینار زر است؛ پیش شیخ برو و بگو تا دعای در کار ما کن.» من بشدم و شاد شدم که هم اکنون اوام‌ها باز دهم. پیش شیخ بردم و بنهادم. شیخ گفت: «آن جا بنه. بردار و می‌شو تا به گورستان حیره. آن جا چهار طاقی است نیمی افتاده. در آن جا شو. پیری است در آن جا خفته. سلام ما بدو برسان و این زر به وی ده. گو چون این برسد<sup>۲</sup> بر ما آی تا دیگر دهیم. ما این جاییم تا تو باز آیی.» حسن گفت من برفتم آن جا که شیخ نشان داده بود. در شدم. پیری را دیدم سخت ضعیف. طنبوری زیر سر نهاده و خفته. او را بیدار کردم و سلام شیخ بدو رسانیدم و آن زر به وی دادم. آن مرد فریاد درگرفت و گفت: «مرا پیش شیخ بر.» من پرسیدم که: «حال تو چیست؟» پیر گفت: «من مردی‌ام چنین که می‌بینی. پیشه‌ی من طنبور زدن

۱- با داستان پیر چنگی از مثنوی مولانا مقایسه شود.

۲- «این برسد» یعنی این پول به اتمام برسد.

است. چون جوان بودم به نزدیک خلق قبولی به از این داشتم و در این شهر هر کجا دو تن بنشستی من سبّم ایشان بودمی و بسیاری شاگردان دارم. اکنون چون پیر شدم حال من چنان شد که هیچ کس مرا نخواندی؛ تا اکنون که نان تنگ شد و من هیچ شغلی دیگر ندانم. زن و فرزندانم گفتند که ما تو را نمی‌توانیم داشت، ما را در کار خدای کن. ما را به در بیرون کردند. راه فرار هیچ جای ندانستم. بدین گورستان آمدم و به درد بگریستم و با خدای تبارک و تعالی مناجات کردم که خداوندا هیچ پیشه‌ای ندانم و جوانی و دست زخم ندارم؛ همه خلقم رد کردند، اکنون زن و فرزندم نیز بیرون کردند. اکنون من و تو و تو و من. امشب تو را مطربی خواهم کردن تا نانم دهی. تا به وقت صبح دم چیزی می‌زدم و می‌گریستم. چون بانگ نماز آمد مانده شده بودم و در خواب شدم تا اکنون که تو آمدی.» حسن گفت: بازو به هم، تا نزدیک شیخ آمدیم. شیخ هم بر آن جا نشسته بود. آن پیر در دست و پای شیخ افتاد و توبه کرد. شیخ گفت: «ای جوانمرد از سر کمی و نیستی و بی‌کسی در خرابه‌ای نفسی بزدی ضایع نگذاشت برو هم به او می‌گوی و این سیم می‌خور.» پس روی سوی من کرد و گفت: «ای حسن! هرگز هیچ کس در کار خدای زیان نکرده است. آن از برای او پدید آمده بود از آن تو نیز پدید آید.» حسن گفت: «که دیگر روز شیخ از مجلس خارج شد. کسی بیامد و دوست دینار به من داد» شیخ فرمود که: «در وجه اوام کن.» و من در آن وجه صرف کردم و دلم از اوام فارغ شد.

\*\*\*

## مرد کامل

وقتی شیخ ابوسعید (قه\*) در میهنه\* مجلس می گفت\*. درویشی از ماوراءالنهر\* درآمد و پیش تخت شیخ بنشست. آن روز شیخ مجلس تمام کرد. درویش شیخ را خدمت به جای آورد و سه روز مقام کرد و هر روز که شیخ ما مجلس گفتی آن درویش آمدی و در پیش تخت می نشست و شیخ روی به وی می کرد و سخن های نیکو می گفت. روز چهارم آن درویش در میان مجلس نعره ای بزد و برای خاست و گفت: «ای شیخ! مرا می باید بدانم که تو چه مردی و چه چیزی؟» شیخ گفت: «ای درویش! ما را بر کیسه بند نیست و با خلق خدای جنگ نیست.» آن درویش بنشست.

چون شیخ از مجلس فارغ شد\* آن درویش پای افزار کرد\* و به جانب ماوراءالنهر رفت. چون آن جا رسید، آن جا مشایخ بزرگ بودند و عادت ایشان چنان بودی که در حلقه بنشستندی\* و هر کسی از این شیوه\* سخنی گفتندی و فایده دادندی. چون آن درویش بدان حلقه بنشست — و گویند که زیادت از سیصد مرد متقی بوده اند — و هر کس سخنی می گفتند، نوبت بدو رسید. او را گفتند: «بیا تا چه داری و چه آوردی از خراسان.» گفت: «من پیری دیدم در میهنه که سخنان نیکو می گفت. من آن را یاد نتوانستم گرفت؛ اما از وی سؤال کردم که تو چه مردی و احوال تو چیست؟ جواب داد که «ما را بر کیسه بند نیست و با خلق خدای جنگ نیست». جمله ی پیران به یک بار برخاستند و روی سوی خراسان کردند و سجود کردند تعظیم حالت شیخ را\*. و چنین گفتند که: «این کس را سجود باید کرد، که از او هیچ چیز با او نمانده است و همه خلق را شده است.»

اسرار التوحید

## نکته

جوانی خردمند، از فنون فضایل حظی وافر داشت و طبعی نافر؛ چندان که در محافل دانشمندان نشستی زبان سخن بیستی. باری، پدرش گفت: ای پسر تو نیز آنچه دانی بگوی

گفت: ترسم که بپرسند از آنچه ندانم و شرمساری برم.

گلستان

- ۱- اسرارالتّوحید از نظر نویسندگی چه ویژگی‌هایی دارد؟
- ۲- «مرا اوام بسیار جمع آمده بود» یعنی چه؟
- ۳- جمله‌ی «ای جوانمرد از سرِ کمی و نیستی و بی‌کسی در خرابه نفسی بزدی ضایع نگذاشت» را معنی کنید.
- ۴- داستان پیر طنبورزن را پس از مقایسه با پیر چنگی مولانا به نثر روان نوشته و در کلاس بخوانید.
- ۵- منظور نویسنده از جمله‌ی «شیخ مجلس تمام کرد» یعنی چه؟
- ۶- جمله‌ی «ما را بر کیسه بند نیست و با خلق خدای جنگ نیست» را معنی کنید.

## سعدی شیرازی (قرن هفتم)



نیوخی ادبی و زبانی سعدی شیرازی، طی هفت قرن اخیر، به یقین بی‌همتاست. اصولاً پایه و شهرت بزرگان ادب فارسی را طی این هفت قرن، بایستی با سعدی سنجید. ملت ایران در طول این مدت استقلال زبانی خود را در زیر لوای سعدی حفظ کرده است. نظم و نثر او سبک و شیوه‌ی نویی ایجاد کرد که تا به امروز ادامه دارد.

اوج فصاحت و حدّ اعلای سخنوری در زبان فارسی، سخن سعدی است. گلستان او با این‌که ادامه‌ی طبیعی نثر فارسی نیست بلکه در شمار آثار مزین و فنی به‌شمار می‌رود و دلکش‌ترین نمونه‌ی سخن فارسی است؛ در حقیقت کتابی است در آموزش و پرورش و تربیت و تهذیب نفس که شخص را به تأمل و شکیبایی می‌خواند و متنبّه می‌سازد. در زیر دو حکایت از گلستان می‌خوانیم.

### حکایت

یکی از شعرا پیش امیر دزدان رفت، در قلب زمستان، و او را تنهایی گفت. فرمود تا جامه از وی برکنند و از ده به‌در کردند. مسکین و برهنه به سرما همی رفت. سگان در قفای وی افتادند. خواست تا سنگی بردارد و سگان را دفع کند. زمین یخ بسته بود. عاجز شد. گفت: «این چه بد فعل مردمند! سگ گشاده‌اند و سنگ را بسته.» امیر دزدان از غرفه بدید و بشنید و بخندید و گفت: ای حکیم، از

من چیزی بخواه. گفت: «جامه‌ی خود می‌خواهم. اگر انعام فرمایی کرم باشد.»  
 امیدوار بود آدمی به خیر کسان  
 مرا به خیر تو امید نیست شر مرسان  
 سالار دزدان بر حالت وی رحمت آورد و جامه باز فرمود و لب‌جای پوستانی و درمی چند بر  
 آن مزید کرد و بدادش و عذرخواست و لطف بسیار کرد.

## حکایت

درویشی مجرّد به گوشه‌ی صحرایی نشسته بود. پادشاهی بر او بگذشت. درویش از آن‌جا که  
 فراغ مُلک قناعت است سر بر نیاورد و التفات نکرد. سلطان از آن‌جا که سطوت سلطنت است برنجید  
 و گفت:

این طایفه‌ی خرّقه‌پوشان، بر مثال حیوان‌اند و اهلّیت و آدمیت ندارند.  
 وزیر نزدیکش آمد و گفت: ای جوانمرد، سلطان روی زمین بر تو گذر کرد چرا خدمتی نکردی  
 و شرط ادب به جای نیاوردی؟  
 گفت: سلطان را بگوی، توقّع خدمت از کسی دارد که توقّع نعمت از او دارد؛ و دیگر بدان‌که  
 ملوک از بهر رعیت‌اند نه رعیت از بهر طاعت ملوک.

پادشه پاسبان درویش است	گرچه رامش به فرّ دولت اوست
گوسپند از برای چوپان نیست	بلکه چوپان برای خدمت اوست
یکی امروز کامران بینی	دیگری را دل از مجاهده ریش
رُوزکی چند باش تا بخورد	خاک، مغز سرخیال اندیش
فرق شاهی و بندگی برخاست	چون قضای نبشته آمد پیش
گر کسی خاک مرده باز کند	ننماید توانگر و درویش

ملک را گفته‌ی درویش استوار آمد. گفت: چیزی از من بخواه!

گفت: آن همی خواهم که دگر بار زحمت من ندهی.

گفت: مرا پندی ده. گفت:

دریاب کنون که نعمت هست به دست  
 کاین دولت و ملک می‌رود دست به دست

## تذکره الاولیاء

تذکره الاولیاء از آثار منشور فریدالدین عطار نیشابوری، در بیان مقامات عارفان است. عطار در این اثر سرگذشت نود و شش تن از اولیا و مشایخ صوفیه را ذکر کرده و در خلال آن حکایت‌هایی از مکارم اخلاق و حال‌ها و مجاهدت‌های عارفان را با نثری شیرین و روان نقل کرده است.

### بایزید بسطامی و مادر

نقل است که چون بایزید بسطامی را مادرش به دبیرستان\* فرستاد، چون به سوره‌ی لقمان رسید و به این آیت رسید: «أَنْشُكْرُ لِي وَلِوَالِدَيْكَ» خدا می‌گوید مرا خدمت کن و شکر گوی، و مادر و پدر را خدمت کن و شکر گوی. استاد معنی این آیت می‌گفت. بایزید که آن بشنید بر دل او کار کرد. لوح بنهاد و گفت: «استاد، مرا دستوری\* ده تا به خانه روم و سخنی با مادر بگویم.» استاد دستوری داد. بایزید به خانه آمد. مادر گفت: «یا طیفور\* به چه آمدی؟ مگر هدیه‌ای آورده‌اند و یا عذری افتاده است؟» گفت: «نه، که به آیتی رسیدم که حق می‌فرماید ما را به خدمت خویش و خدمت تو. من در دو خانه کدخدایی\* نتوانم کرد. یا از خدایم در خواه تا همه آن تو باشم و یا در کار خدایم کن تا همه با وی باشم.» مادر گفت: «ای پسر تو را در کار خدای کردم و حقّ خویشتن به تو بخشیدم. برو و خدای را باش.»

شیخ بایزید گفت: آن کار که بازپسین کارها می‌دانستم پیشین همه بود و آن رضای والده بود؛ و گفت: آن چه در جمله‌ی ریاضت\* و مجاهده و غربت و خدمت می‌جستم در آن یافتم که شب والده



مقبره‌ی بایزید بسطامی در بسطام

از من آب خواست. برفتم تا آب آورم. در کوزه آب نبود و بر سبو رفتم نبود. به جوی رفتم آب آوردم. چون باز آمدم در خواب شده بود. شبی سرد بود. کوزه بر دست می‌داشتم. چون از خواب درآمد آگاه شد. آب خورد و مرا دعا کرد که دید کوزه در دست من فسرده بود\*. گفت: «چرا از دست نهدی\*». گفتم: «ترسیدم که بیدار شوی و من حاضر نباشم.»

\*\*\*

## حکایت

فرزند ثروتمندی را دیدم که در کنار گور پدرش نشسته بود و با فرزند فقیری گفت و گو می‌کرد که، آرامگاه پدر من از جنس سنگ است، نوشته‌های آن زرنگار و خشت‌های آن زرین. و اما گور پدر تو، دو سه خشتی به روی هم گذاشته و مشتی خاک بر او پاشیده‌اند.

فقیرزاده گفت: تا پدرت از زیر آن سنگ‌های گران بجنبند، پدر من به بهشت

رسیده.

بازنویسی شده از گلستان سعدی



- ۱- گلستان سعدی بیش‌تر درباره‌ی چه سخن می‌گوید؟
- ۲- منظور از «در قلب زمستان» یعنی چه؟
- ۳- منظور از «سگ گشاده‌اند و سنگ را بسته» یعنی چه؟
- ۴- بیت «امیدوار بود آدمی به خیر کسان - مرا به خیر تو امید نیست شر مرسان» را معنی کنید.
- ۵- کتاب تذکرةالاولیاء از آثار کدام شاعر و نویسنده است؟
- ۶- داستان بایزید بسطامی و مادر را به نثر روان بنویسید و در کلاس بخوانید.

### فهرست منابع

- ۱- بلخی، قاضی حمیدالدین؛ مقامات حمیدی
- ۲- سعدی، مصلح‌الدین؛ کلیات
- ۳- عطار، شیخ فریدالدین؛ تذکرةالاولیاء
- ۴- محمدبن منور؛ اسرارالتوحید
- ۵- همایی، جلال‌الدین؛ تاریخ ادبیات

## فصل چهارم

### درآمدی بر نثر فارسی از قرن هشتم تا سیزدهم

#### اهداف کلی فصل

- ۱- آشنایی با نویسندگان و ادیبان قرن هشتم تا سیزدهم
- ۲- آشنایی با شیوه‌ی نگارش و نوع آثار این دوران
- ۳- آشنایی با تأثیر تاریخ سیاسی بر تاریخ ادبی در این دوران



ایوان مسجد گهرشاد - مشهد

در آغاز این بحث ناگزیریم نیم‌نگاهی به قرن‌های ششم و هفتم و حملات بی‌دری اقوم مغول و تاتار به خاک میهن عزیزمان داشته باشیم. تموچین یا چنگیزخان مغول که با حمله به شهرهای مرزی چین و غارت آن‌ها توانست ریاست قبایل بدوی مغول را کسب کند بنای کشورگشایی نهاد و از یک سو تا حدود اروپا و لهستان پیش رفت، و از سوی دیگر امپراتوری اسلامی از جمله ایران را آماج حملات و تاخت و تاز خود قرار داد.

پس از چنگیز، اخلاف او بیش از ۲۸۰ سال بر ایران حکومت کردند. خوش‌بختانه نیاز مبرم این کشورگشایان به اشخاص بصیر و دانشمند و آزموده‌ی ایرانی در امور کشورداری موجب شد که زبان و ادبیات در حال رشد ایران بعد از اسلام حفظ گردد. بعضی از این اشخاص بصیر و دانشمند مانند خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر غازان‌خان، به اصلاحات کلی در امور قضایی، اقتصادی، راهداری، ایجاد امنیت، یکسان‌سازی اوزان، تعیین عیار طلا و نقره، ایجاد مدارس، دانشگاه، کتابخانه، احداث مسجد، حمام و ... اقدام کردند. احداث بناهایی چون گنبد سلطانیه، مسجد گوهرشاد و ارک علی‌شاه دال بر توجه گسترده‌ی این پادشاهان به امر معماری می‌باشد.



گنبد سلطانیه — زنجان (آرامگاه سلطان محمد خداپنده)

در عرصه‌ی ادب نیز می‌توان از خواجه نصیرالدین طوسی (صاحب اخلاق ناصری)، عطا ملک جوینی (صاحب تاریخ جهانگشا)، محمد عوفی (مؤلف لباب‌الالباب)، خواجه رشیدالدین فضل‌الله (صاحب جامع‌التواریخ) و حمدالله مستوفی قزوینی (صاحب نزهة القلوب، تاریخ‌گزیده و ظفرنامه) نام برد. همچنین وجود شعرایی مانند سعدی، جلال‌الدین رومی، ابن‌یمین، خواجه‌ی کرمانی، عبید زاکانی، سلمان ساوجی، حافظ شیرازی، شاه‌نعمت‌الله ولی و ... از نعمت‌هایی است که در آن دوران نصیب ملت ایران گردیده است.

در سال ۷۷۱ هـ. ق. امیر تیمور بر اریکه‌ی پادشاهی جلوس کرد. او در مدت کم‌تر از ۱۱ سال کلیه‌ی بلاد خوارزم، افغانستان و قسمتی از ترکمنستان را در قبضه‌ی تصرف خود گرفت و در سال ۷۸۲ متوجه ایران شد. بدین ترتیب، کشور ستمدیده‌ی ایران مجدداً عرصه‌ی تاخت و تاز وحشیانه‌ی تیموریان قرار گرفت. تیمور سپس به مسکو لشکر کشید و این شهر را غارت کرد. او در فکر حمله به چین نیز بود که اجل مهلتش نداد و به سال ۸۰۷ هـ. ق. به جهان باقی شتافت.

پس از تیمور سه دسته بر ایران حکومت کردند :

- ۱- ازبکان : تاریخ از این افراد کسی را که طرفدار علم و ادب و هنر باشد نمی‌شناسد.
- ۲- ترکمانان : مشهورترین سلسله‌ی «قره‌قویونلو» به سرکردگی «جهان‌شاه» و مرکز آن‌ها تبریز بوده و آن‌چه از این دوران باشکوه به‌جا مانده نضح و شکوفایی فرهنگ و هنر بوده است.
- ۳- سلسله‌ی آق‌قویونلو : به سرکردگی «اوزون حسن». اگر خود را مقید به درج مختصر آن‌چه که در دوره‌ی این سلسله رخ داده است بنماییم باید بگوییم :

در زمینه‌ی علم، رَج رشیدی اولین دانشگاه اسلامی آن دوره تعداد هشتصد عالم و فاضل را در خود جای داده بود. در زمینه‌ی هنر، بایسنقر (اولین مؤسس هنر کتاب‌سازی)، آقا میرک و بهزاد (نقّاشان آن عصر)، سلطان علی مشهدی خطّاط و میرعلی تبریزی خطّاط (مبدع خط نستعلیق)، معماران فراوان آن دوره و عرفایی چون امیر علی شیر نوایی، شاه‌نعمت‌الله ولی. می‌توان اتفاقات آن دوره را به اختصار در ۵ بخش خلاصه کرد.

- ۱- پیشرفت صنایع مستظرفه (خط، شعر، موسیقی، تذهیب و ...)
- ۲- رواج زبان فارسی در بلاد دیگر (چون عثمانی)
- ۳- ایجاد مراکز فرهنگی و هنری در هندوستان
- ۴- تغییر خط و املا‌ی فارسی (از ثلث و نسخ به نستعلیق)
- ۵- ظهور شاعران و نویسندگان دولسانین (یعنی دو‌زبانه)

چنان‌که در پیش اشاره شد از مورّخان، نویسندگان و شاعران آن دوره حمدالله مستوفی

نویسنده‌ی ظفرنامه است. او ظفرنامه را با این بیت آغاز می‌کند :

به نام خدایی که هست و یکی ست  
جز او در دو گیتی خداوند نیست  
مثالی از سخنان کی قباد در ظفرنامه :

چنین گفت اصل کیان کی قباد  
که خلق اند مزدور و شه اوستاد  
به کار جهان گشته کاری گران  
کند هر یکی کوششی اندر آن  
نه آن را برین و نه این را بر آن  
ستم کرد باید به کار جهان  
که چون بر یکی زان برانند زور  
برآید از آن هر دو یک بار شور

و اما قرن دهم هجری عصر ظهور سلسله‌ی صفوی است. این دوره از تاریخ دوران ثبات سیاسی و تثبیت فرهنگ ملی محسوب می‌شود و خواه‌ناخواه جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص می‌دهد. از اهم وقایع آن دوره می‌توان به نکات زیر اشاره کرد.

۱- ارتباط سیاسی و فرهنگی با دول خارج (با اکثر ممالک)

۲- ثبات حکومت ایران

۳- رسمیت یافتن مذهب شیعه

۴- شناساندن ملیت و قومیت ایرانی در خارج از کشور

از رویدادهای دیگر دوران صفوی می‌توان انتقال پایتخت از اردبیل به قزوین و سپس به اصفهان، ایجاد قشون شاهسون، جنگ با عثمانی، آزادسازی جزیره‌ی هرمز از یوغ پرتغالی‌ها، یورش محمود افغان به ایران و حضور کمپانی هند شرقی در ایران را نام برد.



بقعه‌ی شیخ صفی - اردبیل

## تاریخ شاه عباس دوم

وحید قزوینی نویسنده‌ی تاریخ شاه‌عباس دوم یکی از پیروان ادیب شرف‌الدین عبدالله شیرازی، نویسنده‌ی تاریخ و صاف است. او در مغلقت‌نویسی از معلم خود نیز پیشی گرفته و در به‌کارگیری لغات مغلط‌چنان راه افراط پیموده است که حتی اهل تحقیق و علم را نیز آزار می‌دهد.

بیش‌ترین آثار دوران صفویه را کتب فقه و اصول و تفسیر و حدیث به خود اختصاص داده است و در درجه‌ی بعد کتب تاریخ و جغرافیا، تذکره، اخلاقی، فلسفی، هنری، ریاضی و نیز دیوان‌های اشعار و مراثی، سیاسی، اجتماعی و عرفانی قرار دارد. دوران صفویه دوران تولد و بالندگی نویسندگان و محققان و عالمان بزرگی چون محقق ثانی، ملاصدرا، میرداماد، شیخ بهایی، میرفندرسکی، شهید ثانی، ملا محمدتقی مجلسی و فرزند او ملا محمدباقر مجلسی، فاضل هندی و فیض کاشانی است. معروف‌ترین شعرای این دوره عبارت‌اند از وحشی بافقی، عرفی شیرازی، محتشم کاشانی، کلیم کاشانی، صائب تبریزی و معروف‌ترین کتب مرجع چاپ شده نیز عبارت است از برهان قاطع، فرهنگ جهانگیری و فرهنگ رشیدی.

از آثار و ابنیه‌ی تاریخی آن دوران نیز می‌توان مسجد جامع عباسی یا شاه (مسجد امام کنونی)، مسجد شیخ لطف‌الله، عالی قاپو، چهل ستون، مدرسه‌ی چهارباغ و پل الله وردی‌خان را در اصفهان نام برد.



عمارت عالی قاپو — اصفهان



نمای داخلی عالی قاپو

آنچه که ما را واداشته است تا دوره‌ی سوم را - از قرن هشتم تا سیزدهم - مورد بحث قرار دهیم اولاً وجود یکی از فرازهای تاریخ ادبیات ایران به نام خدمات ادبی حکومت صفویه و تجدید ملیت ایرانی پس از ۹ قرن توسط این سلسله است و ثانیاً فقدان فرهیختگان در دو دوره‌ی بعدی (افشاریه و زندیه) است.

باید اذعان داشت که دوران افشاریه تماماً در جنگ گذشت به‌ویژه نادرشاه، که بزرگ‌ترین پادشاه این سلسله است، تمام هم‌خود را در برگرداندن حشمت از دست رفته‌ی ایران مبذول داشت و در عهد زندیه هم تنها ایام کریم‌خان زند بود که مملکت روی آسایش به خود دید.

\*\*\*

## نکته

از شکم پرور هنروری نیاید  
و بی هنر سروری را نشاید

سعدی

## خودآزمایی

- ۱- حمدالله مستوفی که از دانشمندان ایرانی است در چه قرنی زندگی می کرد؟
- ۲- ظفرنامه مشتمل بر چند قسمت است؟ نام ببرید.
- ۳- بعد از تیمور چه سلسله‌هایی بر ایران حکومت کرده‌اند؟ نام ببرید.
- ۴- از هنرمندان دوره‌ی تیموری سه تن را نام ببرید.
- ۵- رویدادهای مهم عصر تیموریان را نام ببرید.
- ۶- نویسنده‌ی تاریخ شاه‌عباس دوم را نام ببرید.
- ۷- اکثر آثار دوران صفوی را چه کتبی به خود اختصاص داده است؟
- ۸- از علمای بزرگ شیعه‌ی دوران صفوی ۵ تن را نام ببرید.



## صائب تبریزی

میرزا محمدعلی صائب تبریزی فرزند میرزا عبدالرحیم از بزرگ‌ترین شاعران قرن یازدهم هجری است. پدرش از بازرگانان معتبر تبریز بود که شاه عباس کبیر او را با جمعی از تجار به اصفهان کوچانیده بود.

صائب قافله سالار سبک هندی است. اشعار او مشتمل بر معانی دقیق و نازک کاری و خیالات دور و دراز و اندیشه‌های باریک است. او سفری به هندوستان کرد و مدت ۶ سال در آنجا ماند و پس از فتح قندهار به دست شاه‌عباس دوم مثنوی بلندی بالغ بر سی و پنج هزار بیت سرود؛ سپس به اصفهان بازگشت و در سال ۱۰۸۷ وفات یافت. غزل زیر را از او می‌خوانیم.

جهان و هرچه در او هست واگذاشتنی است  
دریغ و درد به اطراف او نگذاشتنی است  
گذشتنی است زمین و زمان گذاشتنی است  
به غیر رایت آهی که بر فراشتنی است  
در این زمین سیه دانه‌ای که کاشتنی است  
که عزت سخن اهل درد داشتنی است  
که در نامه‌ی «صائب» به خون نگاشتنی است

به غیر دل که عزیز و نگاهداشتنی است  
نظر به هر چه گشایی در این فسوس آباد  
چه بسته‌ای به زمین و زمان دل خود را  
تو را به خاک زند هر چه را برافرازی  
همین به اشک ندامت بود دل شب‌ها  
اگر به خون نویسی، به آب زر بنویسی  
کسی که درد دلش را فسرده می‌داند

\*\*\*



ویرانه‌های تخت جمشید

## درّهی نادره

نویسندهی کتاب درّهی نادره میرزا مهدی‌خان استرآبادی منشی نادرشاه است. او در به‌کار بردن لغات غامض و ناهنجار به حدّی افراط کرده که اصل مطلب را تحت‌الشعاع قرار داده است؛ به‌گونه‌ای که اگر در این اثر الفاظ و عبارات زینتی را حذف کنیم بیش از چند صفحه باقی نمی‌ماند. نمونه‌ای از آن را می‌خوانیم.

### نمونه‌ای از درّهی نادره

#### جلوس نادرشاه

«وَ إِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ»<sup>۱</sup> چون نسخه‌ی منسوخه‌ی دولت بهیسه‌ی صفویه به کِلک سعی چندره<sup>۲</sup> جَنْدَرَه گشته، جز آیه‌ی حِرْمَان<sup>۳</sup> از کِتَابَه‌ی<sup>۴</sup> طاق هَرْمَان<sup>۵</sup> رواق آن خوانده نمی‌شد و انتقال سلطنت از آن دودمان والا به مدلول «مَا تُنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا»<sup>۶</sup> به خامه‌ی تقدیر تحریر یافته بود، آن حضرت که به دادار<sup>۷</sup> بنده پرور توکل و بر کُلّ علایق تَرَکُل<sup>۸</sup> کرده از روی بی‌نیازی پشت پا بر دست<sup>۹</sup> زده سر به افسر سروری فرود نمی‌آورد، از راه امعان‌نظر و مصلحت‌بینی وجوه اعیان و صدور سپاه و رؤس و اذتاب ممالک و بادیه‌نشینان مسالک و آجَلَاء<sup>۱۰</sup> و اِحْلَاء<sup>۱۱</sup> و امراء و احشام<sup>۱۲</sup> ذَوی الإِعتِلَاء<sup>۱۳</sup>...

همان‌طوری که ملاحظه می‌شود جملات مطوّل ادامه دارد و لغات نامأنوس مکرراً به دنبال هم

ردیف می‌شوند.

۱- و همانا آن هر آینه دریغی است بر کافران

۲- روشن کردن نوشته‌ی محو شده

۳- جمع فارسی هرم

۴- هر چه نسخ می‌کنیم از آیه‌ای یا فراموشی می‌کنیم آن را می‌آوریم نیکوتری از آن یا مانند آن

۵- عادل - بخشنده

۶- لگد زدن

۷- سند ملوک

۸- جلیل

۹- خلیل، دوست

۱۰- حشم و جاگران

۱۱- خداوندان بلندمرتبه

## حکایت

یکی از بزرگان پارسایی را گفت: چه گویی در حق فلان عابد که دیگران در حق وی به طعنه سخن ها گفته اند؟  
گفت: به ظاهرش عیب نمی بینم و در باطنش غیب نمی دانم.

سعدی

## خودآزمایی

- ۱- صائب تبریزی بنیان گذار کدام سبک شعری است؟
- ۲- منظور شاعر از بیت دوم غزل چیست؟
- ۳- نویسنده‌ی درّهی نادره را نام ببرید.
- ۴- نمونه‌ی نوشته شده از کتب درّهی نادره را پس از حذف الفاظ زاید پاک نویس کنید.

## فهرست منابع

- ۱- استرآبادی، میرزا مهدی خان؛ درّهی نادره
- ۲- زرّین کوب، عبدالحسین؛ با کاروان حلّه
- ۳- نظمی، علی؛ دویست سخنور
- ۴- همایی، جلال الدّین؛ تاریخ ادبیات

### نثر فارسی از قرن سیزده به بعد

#### اهداف کلی فصل

- ۱- آشنایی با نویسندگان، ادیبان و شاعران قرن سیزده تا اوایل قرن حاضر
- ۲- آشنایی با تاریخ سیاسی بر تاریخ ادبی در این دوران
- ۳- آشنایی با شیوه نگارش و محتوای آثار این دوران
- ۴- آشنایی با اندیشه و تدبر عالمان ادبی این دوران



تخت مرمر کاخ گلستان - تهران

## در آمدی بر نثر فارسی از قرن سیزده به بعد

در قرن سیزدهم هجری قمری فتنه‌ی چندین ساله فرو نشست و خورشید علم و ادب بار دیگر تابیدن گرفت و شاعران و ادیبان بزرگ در این عهد پا به عرصه‌ی وجود گذاشتند. در این دوره نهضتی در علم و ادب پیدا شد که در تاریخ ادبیات، این دوره را (از سال ۱۲۱۲ تا ۱۳۱۳ هـ. ق.) عهد تجدد یا بازگشت ادبی می‌نامند. در سال ۱۲۱۲ آقامحمدخان قاجار بدرود حیات گفت و فتحعلی‌شاه به جای او نشست. فتحعلی‌شاه خود دارای ذوق ادبی بود و خود و فرزندانش غالباً شعر می‌سرودند.

از علل انحطاط ایران در این عصر نیز می‌توان سیاست دوگانه و استعماری دولت روس و انگلیس را برشمرد؛ چرا که هر حرکت مورد تأیید انگلیس از طریق روس‌ها رد می‌شد و بالعکس حرکات مورد تأیید روس‌ها نیز از طریق انگلیسی‌ها مردود شناخته می‌شد.

## قائم مقام فراهانی

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی از سادات حسینی فراهان است. او در سال ۱۱۹۳ هـ. ق. متولد شد. زیر نظر پدر دانشمندش میرزا عیسی قائم مقام پرورش یافت. در جوانی به خدمت دولت درآمد و سپس به تبریز رفت و در دفتر عباس میرزا به نویسندگی پرداخت. پس از مرگ فتحعلی شاه به همراه محمدشاه از تبریز به تهران بازگشت و به عنوان صدراعظم



مشغول خدمت شد، قائم مقام با سعایت حاسدان از چشم سلطان افتاد و در باغ نگارستان زندانی شد و پس از چندی در ماه صفر ۱۲۵۱ هـ. ق. به دستور شاه به قتل رسید. اثر مشهور او «منشآت» است.

منشآت قائم مقام نمونه‌ی نثر فصیح عصر قاجار است و اغلب آن را سرآغاز ساده‌نویسی در نثر فارسی معاصر می‌دانند. قائم مقام در نظم و نثر هر دو استاد بود. او سبک گلستان را تقلید کرده و به خوبی از عهده آن برآمده است. نمونه‌ای از نامه‌های او را می‌خوانیم.

مخدوم مهربان من. از آن زمان که رشته‌ی مراودت حضوری گسسته و شیشه‌ی شکیبایی از سنگ تفرقه و دوری شکسته، اکنون مدّت دو سال افزون است که نه از آن طرف بریدی و سلامی و نه از این جانب قاصدی و پیامی، طایر مکاتبات را پر بسته و کلبه‌ی مراودات را در بسته. تو بگفتی که به جا آرم و گفتم که نیاری عهد و پیمان وفاداری و دلداری و یاری الحمدلله فراغتی داری، نه حضری و نه سفری، نه زحمتی و نه بی‌خوابی، نه برهم خوردگی نه اضطرابی.

مقدّری که به گل نکهت و به گل جان داد به هر که هر چه سزا دید حکمتش آن داد شما را طرب داد و ما را تعب. قسمت شما حضر شد و نصیب ما سفر. ما را چشم بر در است و شما را شوخ‌چشمی در بر. فرق است میان آن که یارش در بر است یا چشمش بر در. خوشا به حالت که مایه‌ی معاشی از حلال داری و هم اتعاشی در وصال، نه چون ما دل فگار و در چمن سراب گرفتار. روزها روزه‌ایم و شب‌ها به در یوزه. شکر خدای را که طالع نادری و بخت اسکندری داری. نبود نکویی‌یی که در آب و گل تو نیست. جز آن که فراموشکاری.

یاد یاران، یار را میمون بود  
یاد آرید ای مهان زین مُرغِزار  
این روا باشد که من در بند سخت  
گه شما بر سبزه، گاهی بر درخت؟  
خاصه کان لیلی و آن مجنون بود  
یک صبحوی در میان مرغزار

مخلصان را امشب بزمی نهاده اسباب عیشی ترتیب داده، دلم پیاله، مطربم ناله، اشکم شراب،  
جگرم کیاب. اگر شما را هوس چنین بزمی و یاد تماشای بی دلان عزمی است بی تکلفانه، به کلبه‌ام  
گذری و به چشم یاری به شهیدان کویت نظری.

بسم الله اگر حریف مایی  
ماییم و نوای بی نوایی

\*\*\*

## نکته

اعرابی را دیدم که پسر را همی گفت: يَا بَنِي إِنَّكَ مَسْئُولٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَاذَا  
اَكْتَسَبْتَ وَلَا يُقَالُ بِمَنْ اِنْتَسَبْتَ. یعنی خواهند پرسید که عملت چیست نگویند پدرت  
کیست.

گلستان

## فروغی بسطامی



میرزا عباس، فرزند آقاموسی در سال ۱۲۱۳ ه.ق. در عتبات متولد شد. هنوز سنی از او نگذشته بود که پدر خود را از دست داد. او به واسطه‌ی عموی خود نزد فتحعلی شاه بار یافت و مورد توجه او قرار گرفت. سپس به مشهد عزیمت کرد و در آنجا با قآنی معاشر شد. در زمان سلطنت محمدشاه به تهران بازگشت و از او نوازش‌ها دید. فروغی در زمان ناصرالدین شاه نیز مورد توجه شاهانه بود و سروده‌های سلطان را حک و اصلاح می‌نمود. او در سال ۱۲۷۴ ه.ق. پس از یک بیماری دارفانی را وداع گفت.

از غزلیات اوست :

کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را  
پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را  
با صد هزار دیده تماشا کنم تو را  
تا با خبر ز عالم بالا کنم تو را  
تا قبله‌گاه مؤمن و ترسا کنم تو را  
خورشید کعبه، ماه کلیسا کنم تو را  
چندین هزار سلسله در پا کنم تو را  
یک‌جا فدای قامت رعنا کنم تو را  
هرگه نظر به صورت زیبا کنم تو را  
ترسم خدا نخواسته رسوا کنم تو را  
میر سپاه شاه صف آرا کنم تو را  
کز خدمتش سکندر و دارا کنم تو را  
زبید که تاج تارک شعرا کنم تو را

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را  
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور  
با صد هزار جلوه برون آمدی که من  
بالای خود در آینه‌ی چشم من ببین  
مستانه کاش در حرم و دیر بگذری  
خواهم شبی نقاب ز رویت برافکنم  
گر افتد آن دو زلف چلیپا به جنگ من  
طوبی و سدره گر به قیامت به من دهند  
زیبا شود به کارگه عشق کار من  
رسوای عالمی شدم از شور عاشقی  
با خیل غمزه گر به وثاقم گذر کنی  
جم دستگاه ناصر دین شاه تاجور  
شعرت ز نام شاه «فروغی» شرف گرفت



## نکته

عمرو عاص گفت: جواب کنیزی مرا به شگفتی واداشت. وقتی پرسیدم: زیر سرپوش این طبق چیست؟  
گفت: اگر می‌خواستند تو بدانی، سرپوش روی آن نمی‌گذاشتند.  
ابوحیان توحیدی

## خودآزمایی

- ۱- نمونه‌ای از آثار قائم مقام فراهانی را نام ببرید.
- ۲- اثر فوق به چه سبکی نوشته شده است؟
- ۳- این بیت را معنی کنید.  
«مقدّری که به گُل نکهت و به گِل جان داد»  
«به هر که هر چه سزا دید حکمتش آن داد»
- ۴- «دلم بیاله، مطربم ناله، اشکم شراب و جگرم کباب» چه نوع تثری است؟
- ۵- فروغی در زمان حکومت کدام پادشاه به دربار راه یافت؟
- ۶- شعر دیگری از فروغی بسطامی نوشته و در کلاس بخوانید.

## عبدالرحیم طالبوف



عبدالرحیم طالبوف در سال ۱۲۵۰ ه.ق. در کوی سرخاب تبریز دیده به جهان گشود. شانزده ساله بود که به تفلیس عزیمت کرد و در آنجا به مقاطعه کاری پرداخت. در اواسط سلطنت ناصرالدین شاه قاجار از راه قلم به بیداری مردم کوشید. از تألیفات او می توان، کتاب احمد، مسالک المحسنین و پندنامه ی مارکوس را نام برد. برای آشنایی بهتر با قلم عبدالرحیم طالبوف به قسمتی از «مسالک المحسنین» توجه کنید :

مسافرین هنوز از شهر بیرون نرفته بودند در دم چهارسو (بازار) به غوغای بزرگی برمی خوردند. از میان بازار طناب کشیده اند و آن سوی طناب جمعی در زد و خوردند. معلوم می شود دختر کلانتر را به پسر بیگلریگی شوهر داده اند و عروس را با وجود راه نزدیک و کوچی خالی از بازار حرکت داده اند. چرا؟ برای این که عروس همه جا رو به سوی قبله حرکت کند و از برکت این حرکت بار سعادت و اقبال به خانه ی داماد بیاورد.

کسان داروغه چنان که رسم بوده به راه طناب کشیده اند و رسوم خواسته اند. بر سر مبلغ اختلاف شده، سودا به هم خورده و غوغا، به آن شدتی که مسافرین دیده اند، برپا گردیده است و بدین مناسبت هم صحبت از تطییر، تفأل و اعتقاد به سعد و نحس ایام و وحشت از کسوف و خسوف و آیات آسمان به میان می آید.

به علت تصادف با درویش دوره گرد که خرس سینه اش را هدف جفتک قرار داده، این مسئله مطرح می گردد که «اگر خر و درویش را به محکمه ی قاضی گیرند و به مرافعه برند، از این دو کدام مقصّرتر است».

\*\*\*

## سیدمحمدعلی جمالزاده



سیدمحمدعلی جمالزاده در سال ۱۲۷۰ ش. در اصفهان متولد شد. برای ادامه‌ی تحصیلات به بیروت رفت. پس از اتمام تحصیلات و با شروع جنگ جهانی اول به برلن رفت و با شخصیت‌هایی چون محمد قزوینی، ابراهیم پورداود، حسین کاظم‌زاده‌ایرانشهر و سیدحسن تقی‌زاده آشنا شد. او فعالیت نویسندگی خود را با نوشتن داستان کوتاه «فارسی شکر است» شروع کرد. جمالزاده را پدر داستان‌نویسی جدید می‌دانند. در زیر قسمتی از «فارسی شکر است» را می‌خوانیم.

### «فارسی شکر است»

هیچ جای دنیا تر و خشک را مثل ایران با هم نمی‌سوزانند. پس از پنج سال دربه‌دری و خون‌جگری هنوز چشمم در بالای صفه‌ی کشتی به خاک پاک ایران نیفتاده بود که آواز گیلکی کرجی‌بان‌های انزلی به گوشم رسید که بالام جان، بالام جان، خوانان، مثل مورچه‌هایی که دور ملخ مرده‌ای را بگیرند دور کشتی را گرفته و بالای جان مسافرن شدند. ریش هر مسافری به چنگ چند پاروزن و کرجی‌بان و حمّال افتاد. ولی میان مسافرن کار من از همه زارتر بود. من بخت برگشته‌ی مادر مرده، مجال نشده بود کلاه‌لگنی فرنگیم را که از همان فرنگستان بر سرم مانده بود عوض کنم. یاروها ما را پسر حاجی و لقمه‌ی چربی فرض کرده و صاحب صاحب‌گویان دورمان کردند. ما مات و متحیر و انگشت به دهن سرگردان مانده بودیم که به چه بامبولی یخه‌مان را از چنگ این ایلبغاریان خلاص کنیم که صف شکافته شد و دو نفر از مأمورین تذکره، که انگاری خود نکیر و منکر بودند، با چند نفر فرّاش سرخ‌پوش و شیر خورشید به کلاه با صورت‌های اخمو و عبوس و سبیل‌های چخماقی از بناگوش دررفته‌ای در مقابل ما مانند آینه‌ی دَق حاضر گردیدند و همین که چشمشان به تذکره‌ی ما افتاد مثل این که خبر تیر خوردن شاه یا فرمان مطاع عزرائیل را به دستشان داده باشند یکه‌ای خوردند و بعد نگاهی به سراپای ما انداختند و بالاخره یکیشان گفت: چه‌طور؟ آیا شما ایرانی هستید؟ گفتم: ماشاءالله! عجب سؤالی می‌فرمایید. پس می‌خواهید کجایی باشم؟ البته که ایرانی هستم. اما خان نایب این حرف‌ها سرش نمی‌شد و به آن فراش‌ها حکم کرد که عجالناً «خان صاحب» را نگاه‌دارند

تا تحقیقات لازمه به عمل آید. خداوند هیچ کافری را گیر قوم فرآش نیندازد. دیگر پیرت می‌داند که این پدر آمرزیده‌ها در یک آب خوردن چه بر سر ما آوردند. تنها چیزی که توانستیم از دستشان سالم بیرون بیاوریم، یکی کلاه فرنگیمان بود و دیگری ایمانمان که معلوم شد به هیچ کدام احتیاجی نداشتند... ما را در همان پشت گمرک خانه‌ی ساحل انزلی توی یک سولدونی تاریکی انداختند که شب اول قبر پیشش روز روشن بود و یک فوج عنکبوت در در و دیوارش پرده‌داری داشت. در را از پشت بستند و رفتند و ما را به خدا سپردند. (الخ)

## حکایت

تی چند از بندگان محمود گفتند حسن میمندی را، که سلطان امروز تو را چه گفت در فلان مصلحت؟

گفت: بر شما هم پوشیده نباشد.

گفتند: آن چه با تو گوید به امثال ما گفتن روا ندارد.

گفت: به اعتماد آن که داند که نگویم پس چرا همی پرسید؟

گلستان

## علی اکبر دهخدا

علی اکبر دهخدا در سال ۱۲۹۷ ه.ق. در تهران متولد شد. ده ساله بود که پدرش را از دست داد. تحصیلات خود را در مدرسه‌ی سیاسی تهران به پایان رسانید و در سال ۱۳۲۱ ه.ق. به همراه وزیر مختار ایران در بالکان به وین رفت. زمانی که به ایران بازگشت نهضت مشروطه خواهی در کشور شروع شده بود. دهخدا در سال ۱۳۲۵ ه.ق. در روزنامه‌ی صوراسرافیل مطالبی طنزآمیز با امضای «دخو» و با عنوان «چرند و پرند» می نوشت. او پس از

بسته شدن مجلس به استانبول رفت و از آن جا روانه‌ی سویس

شد. پس از فتح تهران توسط مشروطه خواهان به ایران

بازگشت و به عنوان نماینده‌ی مردم در دوره‌ی دوم مجلس

انتخاب گردید. وی دوران جنگ جهانی اول را در

چهارمحل و بختیاری گذراند و پس از آن دست از

فعالیت‌های سیاسی شست و به ترتیب ریاست دفتر

وزارت فرهنگ، ریاست تفتیش وزارت دادگستری،

ریاست مدرسه‌ی سیاسی و دانشکده‌ی حقوق را عهده‌دار

بود تا این که در جریان شهریور ۱۳۲۰ و کناره‌گیری

رضاشاه، از ریاست عزل و به کار تحقیق و تألیف مشغول شد.



از مهم ترین تألیفات او «لغت نامه» است. لغت نامه‌ی دهخدا جامع فرهنگ‌های مهم فارسی

و عربی است. می توان گفت این کتاب تنها لغت نامه نیست بلکه شرح حال رجال و نیز شرح اماکن

را نیز شامل می شود.

از دیگر آثار دهخدا می توان به امثال و حکم و مجموعه‌ی اشعار او اشاره کرد. دهخدا در

سال ۱۳۳۴ در تهران دارفانی را وداع گفت. در زیر نمونه‌ای از اثر او را از کتاب «چرند و پرند»

می خوانیم.

...

آی کبلایی؛ دیشب عروسی رُقی من بود. باری، جات خالی بود. من پیرمرد را هم به زور و رو کشیدند توی مجلس. اما روم به دیوار کبلایی، خدا نصیب هیچ خانه‌ای نکند. شب ساعت چهار، یک دفعه از خانه‌ی همسایه‌ها صدای شیون و غوغا بلند شد. عیال مشهدی رضاعلی به رحمت خدا رفته بود.

دلَم بر اش سوخت؛ برای این که هم جوان بود و هم چند تا اولاد صغیر داشت. من هر چند

محض این که زن‌ها بدشگونی نکنند، مطلب را پچاندم و گفتم چیزی نیست؛ مشهدی رضاعلی زنش را کتک می‌زند و بچه‌هایش گریه می‌کنند. اما خودت می‌دانی که به خود آدم چه قدر تلخ می‌گذرد. درست تماشا کنید؛ خانه‌ی آدم عروسی، بزَن بشکن، خانه‌ی دیوار به دیوار ماتمِ عزا! در هر حال من همین‌طور که توی مجلس نشسته بودم، نمی‌دانم از علتِ پیری یا محض این که شام دیر داده بودند یا برای این که خوابم دیر شده بود یا بلکه برای این هول و تکانی که خورده بودم، نمی‌دانم همین‌طور که نشسته بودم، کم‌کم یک ضعفی به من دست داد. مثل این که همه‌ی اوضاع را فراموش کرده‌ام و فکرم رفت توی نخ کارهای دنیا. ببینید همه‌ی کارهای دنیا همین‌طور است. یک جا جراحت، یک جا مرهم؛ یک جا شادی است، یک جا عزا؛ یک طرف زهر است، یک طرف عسل. واقعاً خوب گفته: «نیش و نوش و گل و خار و غم و شادی به هم‌اند»

....

## خودآزمایی

- ۱- طالبوف در چه سالی و در کجا متولد شد؟
- ۲- دو اثر طالبوف را نام ببرید.
- ۳- متن کتاب را به نثر امروزی نوشته و در کلاس بخوانید.
- ۴- جمال‌زاده در کجا متولد شد؟
- ۵- در زمان جنگ جهانی دوم دهخدا در کجا زندگی می‌کرد؟
- ۶- جمله‌ی «به چه بامبولی یخه‌مان را از چنگ این ایلغاریان خلاص کنیم؟» یعنی چه؟
- ۷- دهخدا در چه سالی متولد شد؟
- ۸- او در کدام روزنامه مطلب می‌نوشت؟
- ۹- مهم‌ترین تألیف دهخدا چیست؟
- ۱۰- دهخدا در مجموعه‌ی چرند و پرند خود را به چه نامی معرفی می‌کرد؟

## فهرست منابع

- ۱- آرين پور، يحيى؛ از صبا تا نيما
- ۲- ذوالفقارى، حسن؛ زبان و ادبيات فارسى عمومى
- ۳- قائم مقام فراهانى؛ منشآت
- ۴- كشاورز، كريم؛ هزار سال نثر پارسى
- ۵- همائى، جلال الدين؛ تاريخ ادبيات